

## روسیه و پروتاریای جهانی

قطعنامه درباره ی گزارش دیمیتروف پیرامون فاشیزم نهایتاً پیش روی ماست. این قطعنامه همان قدر مطول و ملال آور است که خود گزارش. در این جا تنها به نخستین جمله ی پاراگراف اول قطعنامه خواهیم پرداخت که سطوری را در روزنامه ی اومانیته به خود اختصاص داده، اما در عین حال سنگ بنای کل ساختار نظری و استراتژیک به اصطلاح انترناسیونال کمونیست را شکل می دهد. اجازه دهید کمی از نزدیک تر بررسی کنیم که این سنگ بنا چیست. در این جا نخستین جمله را عیناً نقل می کنیم: «پیروزی نهایی و برگشت ناپذیر سوسیالیزم در سرزمین شوروی که از اهمیتی تاریخی و جهانی برخوردار است، نیرو و اهمیت اتحاد شوروی را به عنوان برج و باروی استثمارشدگان و ستمدیدگان کل دنیا وسیعاً افزایش داده و الهام بخش توده ها برای مبارزه علیه استثمار سرمایه داری و ارتجاع بورژوازی و فاشیزم و برای صلح و آزادی و استقلال مردمان است».

ادعاهای گنجانیده در این جمله، هرچه قدر هم که بی چون و چرا به نظر برسند، تا مغز استخوان کذب هستند. «پیروزی نهایی و برگشت ناپذیر سوسیالیزم در سرزمین شوروی» چه معنایی قرار است داشته باشد؟ هیچ کدام از تئوریسین های رسمی کوششی نکرده اند که این را به ما توضیح دهد. قطعنامه ی مذکور حتی به خود زحمت نمی دهد کوچک ترین اشاره ای به ضوابط و معیارهای این اظهارنظر بکند. بنابراین ما باید الفبای مارکسیزم را از نو به یاد بیاوریم. پیروزی سوسیالیزم، بخصوص از نوع «نهایی و برگشت ناپذیر»، لاجرم به این معناست که متوسط بهره وری هر عضو جامعه سوسیالیستی می بایست

به طور چشمگیری بالاتر از کارگری در جامعه ی سرمایه داری باشد. حتی جسورترین تنوریسین های کمینترن هم با چنین ادعایی درباره ی اتحاد جماهیر شوروی خود را به مخاطره نخواهند انداخت. امیدواریم در آینده ای نزدیک عقب ماندگی همچنان عظیم اتحاد شوروی را هم از حیث درآمد فردی و هم درآمد ملی، به گواه آمار اثبات کنیم. اما وظیفه ی کنونیمان نیازمند چنین اثباتی نیست. این واقعیت که حکومت شوروی می بایست سریعاً به انحصار تجارت خارجی بچسبد، خود گواهی کافی برای عقب ماندگی موجود اقتصاد شوروی علیرغم همه ی موفقیت های آن است. چرا که اگر هزینه های تولید در کشور از هزینه های کشورهای سرمایه داری پایین تر بودند، انحصار تجارت خارجی امری زائد می نمود. اصلاحات اخیر تجارت خارجی که از سوی بسیاری از ناظران سطحی نوعی تسلیم انحصار تجارت خارجی قلمداد شده است، در واقع تنها یک اصلاح فنی و بوروکراتیک است که کوچک ترین خدشه ای به ستون های اصلی انحصار وارد نمی آورد. از آن جایی که بوروکراسی شوروی از یک سو خود را از زمان معرفی برنامه ی پنج ساله و اشتراکی سازی متکی به ابزار تولید ملی شده کرده است و از سوی دیگر محصول شوروی هنوز به مراتب گران تر از محصولات سرمایه داری است، بوروکراسی شوروی به خاطر حفظ خود هم که شده نمی تواند انحصار تجارت خارجی را کنار بگذارد. این واقعیت تعیین کننده - بهره وری پایین نیروی کار در اتحاد شوروی - کلیدی است که به ما امکان می دهد صندوق تمام اسرار دیگر را هم بگشاییم. اگر درآمد سرانه ی ملی در اتحاد جماهیر شوروی تقریباً به اندازه ی ایالات متحده ی آمریکا بالا بود و اگر به ریخت و پاش های غیرمولد و مصرف انگلی بخش اعظم آن مبادرت نمی کرد، در آن صورت استاندارد زندگی جمعیت باید به طور غیرقابل قیاسی بالاتر از کشورهای سرمایه داری، از جمله ایالات متحده می بود. اما چنین چیزی ذره ای

مصدق ندارد. دهقانان روس، یعنی قاطبه ی جمعیت کشور، هنوز در فقر عمیق به سر می برند. حتی موقعیت اکثر پرولتاریای صنعتی نیز همچنان به سطح آمریکا یا حتی اروپا نرسیده است. تصدیق صادقانه ی این واقعیت، طبیعتاً به هیچ رو مخالفتی با شیوه ی تولید سوسیالیستی نیست؛ چون در مورد سرمایه داری، با نظامی درحال تلاشی سروکار داریم و در مورد سوسیالیزم، با نظامی که تنها در آغاز کار خود است. با این حال نباید خودمان را با گرایش های عمومی توسعه راضی کنیم، بلکه باید با دقت هرچه تمام سطحی را که بدان دست یافته ایم توصیف کنیم تا مبادا در عبارات بی معنی و پیش پا افتاده گم شویم.

اگر جامعه ی سوسیالیستی به اعضای خود رفاهی نسبتاً قطعی با چشم انداز بهبود بی وقفه ی موقعیت همه ی افراد می بخشید، در آن صورت نگرانی های عمیق درباره ی موجودیت و هستی فرد آغاز به ناپدید شدن می کردند؛ حرص و اضطراب و حسد، تنها به عنوان ته مانده های هردم نادرتر اوضاع و احوال قدیم رخ نشان می دادند؛ همبستگی اقتصادی از یک اصل به یک عادت روزمره مبدل می شد. این که چنین چیزهایی اکنون مصداق ندارند، نیازمند اثبات نیست: ایجاد یک اشرافیت کارگری نیمه ممتاز تحت یک بوروکراسی تماماً ممتاز؛ تلاش برای ترجمه ی همه ی روابط میان انسان ها به زبان پول؛ قوانین هیولایی محافظت از مالکیت دولتی؛ نهایتاً قوانین حقیقتاً عهد بربریت علیه کودکان «مجرم»؛ همه و همه به چشمگیرترین و غیرقابل انکارترین شکل اثبات می کنند که سوسیالیزم هنوز در حوزه ای مشخصاً تعیین کننده برای آن، یعنی آگاهی مردم، بسیار فاصله دارد با حالتی که به طور «برگشت ناپذیری» قطعی شده باشد.

اگر سوسیالیزم به همان نحو که قطعنامه ی مذکور مدعی می شود «نهایتاً و به طور برگشت ناپذیری» پیروز شده، پس چرا دیکتاتوری سیاسی همچنان به بقای خود ادامه می دهد؟ به علاوه هر روز با یک رژیم بوروکراتیک-بنیپارتیستی

خشن و مستبد و گندیده، سفت و سخت تر می شود؟ سوسیالیسمی که قطعی شده و به طور «برگشت ناپذیری» ریشه دوانده، قاعدتاً نمی تواند به یک بوروکراسی قدر قدرت و حاکم مطلق در رأس آن نیاز داشته باشد، چرا که دیکتاتوری به طور اعم هیچ چیز نیست جز یک ابزار دولتی برای صیانت و محافظت از بنیان های تهدید شده و نه قطعی دولت سوسیالیستی. تلاش دلیرانه ی بسیاری از «تئوریسین»ها برای اشاره به مخاطرات خارجی، مضحک تر از آنست که بخواهد جدی گرفته شود. جامعه ای که ساختار سوسیالیستی اش قطعی است و بنابراین روابط درونی اش نیز باید بر مبنای همبستگی توده های عظیم سامان گرفته باشد، برای محافظت از دشمنان خارجی نیازی به یک دیکتاتوری داخلی ندارد، بلکه آن چه می خواهد تنها یک دستگاه نظامی-فنی است، درست همان طور که برای رفاه خود مستلزم دستگاهی اقتصادی-فنی است.

به علاوه ترس از جنگ که بوروکراسی شوروی در آن به سر می برد و کل سیاست بین المللی اش را تعیین می کند، تنها با این واقعیت می تواند توضیح داده شود که ساختمان سوسیالیستی، که بوروکراسی شوروی داعیه اش را دارد، تاریخاً تاکنون قطعیت نیافته است. مبارزه ی دولت کارگری علیه تهدید سرمایه داری، جزئی سازنده از مبارزه ی طبقاتی طبقه ی کارگر بین المللی است یا دستکم باید باشد. جنگ نیز همان اهمیتی را برای دولت کارگری دارد. یا دستکم باید داشته باشد. که انقلاب برای پرولتاریای کشورهای سرمایه داری دارد. البته ما مخالف هرگونه انقلاب «زودرس» و تصنعی هستیم، چرا که با توجه به توازن نامساعد قوا می تواند تنها به شکست بیانجامد. همین گفته در مورد جنگ هم مصداق دارد. یک دولت کارگری تنها زمانی باید آن را دفع کند که «زودرس» باشد، یعنی زمانی که سوسیالیزم هنوز نهایتاً و به طور برگشت ناپذیری قطعی نشده است. این دیدگاه فعلی که سوسیالیزم در داخل قطعی شده، اما

شاید در مواجهه با نیروی نظامی درهم بشکند، بی معنی است: یک نظام اقتصادی که بهره‌وری بالاتر کار انسان را به بار می‌آورد نمی‌تواند با تمهیدات نظامی سرنگون شود. پیروزی ائتلاف نیمه فئودالی اروپا بر ناپلئون، نه به ناپودی توسعه‌ی سرمایه‌داری فرانسه، بلکه به تسریع آن در باقی اروپا منجر شد. تاریخ می‌آموزد که فاتحان، اگر در سطح اقتصادی و فرهنگی پایین‌تر از مغلوبان قرار داشته باشند، تکنولوژی و روابط اجتماعی و فرهنگ این دومی را از آن خود می‌کنند. آن چه شوروی را تهدید می‌کند، نیروی نظامی به معنی دقیق کلمه نیست، بلکه کالاهای ارزانی است که درست به دنبال ارتش‌های فاتح سرمایه‌داری از راه خواهند رسید. مضاف بر این، اگر سوسیالیزم واقعاً به مفهومی که در بالا توصیف شد در اتحاد شوروی قطعی شده بود- یعنی تکنولوژی بالاتر و بهره‌وری بالاتر و رفاه بالاتر کل مردم و همبستگی بالاتر- در آن صورت احتمالاً صحبتی از پیروزی نظامی دولت‌های از درون گسیخته‌ی سرمایه‌داری بر اتحاد شوروی نبود.

بنابراین می‌بینیم که مهم‌ترین و واقعاً تعیین‌کننده‌ترین ادعای کنگره‌ی هفتم جهانی تا چه حد سراسر کذب است. مارکسیست‌های انقلابی خواهند گفت: موفقیت‌های فنی در اتحاد جماهیر شوروی واقعاً قابل توجه هستند؛ موفقیت‌های اقتصادی از آن عقب می‌افتند. برای تضمین حتی آن «رفاه»ی که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به دست آمده و برای بازآموزی مردم، هنوز به سال‌های زیادی نیاز است، حتی اگر کسی تناقضات داخلی و نقش بیش از پیش مخرب بوروکراسی شوروی را به عنوان دو عاملی که فی‌نفسه قادر به ویرانی دستاوردهای اجتماعی هنوز قطعی نشده هستند، نادیده بگیرد. تلاشی سرمایه‌داری، نیروی فاشیسم و رشد خطر جنگ، همگی فرایندهایی هستند که به مراتب سریع‌تر از ساختمان سوسیالیزم در شوروی به جلو گام برمی‌دارند. تنها

شیادها و کشیش های بوروکرات کوتاه بین هستند که گمان می کنند این طرح سوال صادقانه و بی پرده، باعث نم کشیدن «شور» طبقه ی کارگر بین المللی خواهد شد. شور انقلابی نمی تواند همیشه با دروغ تغذیه شود. اما دروغ، ستون اصلی نظام استراتژیک کمینترن را شکل می دهد. به زعم آنان سوسیالیزم به طور برگشت ناپذیری در اتحاد جماهیر شوروی، یعنی یک ششم سطح کره ی زمین قطعی می شود، تنها اگر پرولتاریای دنیا کمک کند که دولت شوروی راحت گذاشته شود. بنابراین در این جا شعار آن ها نه تدارک انقلاب بین المللی، بلکه تضمین صلح است. از این جاست که ائتلاف با «دوستان صلح» و جایگزینی سازش طبقاتی به جای مبارزه ی طبقاتی و ساخت جبهه ی خلقی با احزاب رادیکال سرمایه ی مالی و غیره و غیره نتیجه می شود. همه ی این ها به خودی خود عاجز از تمدید صلح هستند، دیگر چه رسد به تضمین آن. با این وجود کل برنامه ی صلح کمینترن به لحاظ استراتژیک بر مبنای فرض وجود یک سوسیالیزم «قطعی» در داخل، بنا شده است. با این پیش فرض، کنگره ی هفتم جهانی ایستاده نقش بر زمین می شود؛ چنین فرضی همان طور که در بالا اشاره شده، به طور «برگشت ناپذیری» کذب است.

تروتسکی

۱۴ سپتامبر ۱۹۳۵

ترجمه: آرام نوبخت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۵